

علامه جعفری و ماتریالیست خواندن مولوی

ناگفته‌هایی از زندگی علامه جعفری از زبان فرزندش ...



ناگفته‌هایی از زندگی علامه جعفری از زبان فرزندش

*زمان درس خواندن در نجف علامه می‌گفتند که در آن موقع ماهیانه سه دینار از آیت‌الله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی دریافت می‌کردند و این سه دینار، علیرغم فناعتی که داشتند در 7-8 روز اول تمام می‌شد و اکثر طلبه‌ها حتی آنهایی که در رده اجتهاد بودند مجبور می‌شدند به کارهایی مثل بنایی و کشاورزی بپردازند تا هزینه زندگی طلبگی خود را تامین کنند من یک بار از علامه پرسیدم، شما برای تامین مخارج چکار می‌کردید؛ فرمودند: #171؛ چون من در نوجوانی در تبریز کار کفاشی انجام داده بودم؛ در نجف نیز چرخ خیاطی کوچکی را تهیه کرده بودم و از مغازه‌ها سفارش گرفته و روزانه 2 یا 3 ساعت کفاشی می‌کردم.»

*علامه می‌گفتند: گرمای نجف در تابستان‌ها به حدی بود که پرداختن به هیچ کاری ممکن نبود و ما آنقدر به درس علاقه داشتیم که شب‌ها تا نصف بدن و بعضی وقت‌ها تا زیر گردن در آب فرو می‌رفتیم و در نور چراغ نفتی کتاب به دست تا صبح مطالعه می‌کردیم.

*علامه جعفری(ره) در درس بسیاری از بزرگان نجف مثل آیات عظام خویی، عبدالهادی شیرازی، شیخ کاظم شیرازی، حکیم، شاهرودی و سید جمال‌الدین گلپایگانی شرکت کردند، اما همه اینها از روی نظم بود و به قول معروف باری به هر جهت نبود، استاد می‌فرمودند؛ همه این کلاس رفتن‌ها از روی نظم و برنامه بود؛ این طوری نبود که یک روز درس فلان استاد باشم و یک روز در درس استاد دیگر. ایشان می‌گفتند؛ در اوج مریضی درسهایم تعطیل نمی‌شد؛ البته تنها من اینطور نبودم و خیلی از طلبه‌ها این خصلت را داشتند.

*ایشان قبل از نماز صبح بیدار می‌شدند، یک دعا و تهجدی داشتند و بعد از نماز هم پیاده‌روی می‌کردند، خانه‌ای که استاد در سال‌های آخر عمرشان در آنجا زندگی می‌کردند و الان از آن به عنوان موسسه تدوین و نشر آثار ایشان استفاده می‌شود در غرب تهران قرار دارد، منطقه‌ای کوهستانی است و معمولاً با 5 - 6 نفر از شاگردان و ارادتمندان استاد همراه می‌شدیم و در اطراف پیاده‌روی می‌کردیم. ایشان پیاده‌روی و ورزش را زیاد دوست داشتند و تا ماه‌های آخر عمرشان که کسالت شدید داشتند؛ پیاده‌روی را ترک نمی‌کردند؛ حتی روزهایی که از شدت سرما پیاده‌روی در بیرون ممکن نبود در اتاق مرتب قدم می‌زدند و حرکات ورزشی انجام می‌دادند.

*ما یک خواهری داشتیم در سن 38 سالگی سرطان گرفت و در پاییز 72 به رحمت خدا رفتند؛ در حال انجام مقدمات کفن و دفن ایشان بودیم. تصمیم بر این شد که مراسم تشییع را یک روز به تاخیر بیندازیم تا بستگان و آشنایانی که در شهرستان هستند بتوانند حضور داشته باشند، علامه همان روز 10 صبح در دانشگاه امام صادق(ع) سخنرانی داشتند و چیزی به ساعت سخنرانی‌شان نمانده بود، گفتند؛ حالا که تشییع برای فردا موکول شده است تا شما مشغول کار مقدمات هستید، من بروم سخنرانی را انجام بدهم و برگردم؛ این در حالی بود که پدر بین فرزندانش این خواهرمان را بیشتر از همه دوست داشت و او را وزیر خود می‌دانستند، با اینکه از مرگ ایشان خیلی متأثر بودند، جلسه سخنرانی‌شان را ترک نکردند و پس از پایان جلسه در پاسخ به اصرار دانشجویان برای ادامه جلسه، اظهار کرده بودند که مصیبتی بر ایشان پیش آمده و دخترشان وفات کرده است این مصداق بارز تعهد و نظم ایشان است.

*یک روز استاد در حال ملاقات با تعدادی از اساتید دانشگاه‌های شوروی سابق بودند، یکی از علاقمندان استاد بدون وقت قبلی مراجعه کردند، استاد از صدای زنگ درب فهمیدند؛ کسی مراجعه کرده است صدا کردند و پرسیدند کسی وارد شده است؟ گفتم که فلانی آمده است، استاد گفتند؛ ایشان را به اتاق دیگری راهنمایی کنیم تا جلسه تمام شود. ده دقیقه نگذشته بود که استاد دلشان تاب نیاورد و گفتند: ایشان را به اتاق راهنمایی کنیم تا در جلسه حضور داشته باشد.

*بعضی‌ها انتقاد دارند چرا استاد، فقه و اصول را ترک کرده و وارد علوم کلاسیک دانشگاهی شده‌اند، اما باید بگویم که سابقه درسی علامه در حوزه کتمان ناپذیر است چرا که خاستگاه ایشان حوزه است و خودشان می‌گفتند؛ #171؛ نمی‌دانید حوزه چیزهای با ارزشی دارد و به اساتیدی که در نجف و در ایام جوانی در قم داشتند غبطه می‌خوردند.»

*در دیدار با حضرت امام (ره) ایشان از علامه پرسیدند به چه کارهایی مشغول هستید و از دیدارهایشان پرسیدند؛ علامه هم جریان دیداری که با تعدادی از مسئولان دولتی شوروی سابق و اساتید دانشگاه‌های آن کشور داشتند را نقل کردند. این که در دیدار مسئولین شوروی مطرح شده بود یکی از دانشمندان آنها اثبات کرده مولوی هم ماتریالیست بوده است! علامه گفتند: #171؛ شما با این کارتان

مولوی را خیلی کوچک می‌کنید و این مثل این می‌ماند که بخواهید یک تریلی بزرگ را با 40 تن بار در یک قوطی کبریت جا بدهید و یک مقدار هم فضای خالی بگذارید که در راه، دوتا هم مسافر سوار کنید.» علامه این حکایت را که به امام(ره) نقل کردند، حضرت امام(ره) به شدت خندیدند.

*خود استاد می‌گفتند: من وقتی از نجف مراجعت کرده و در تهران ساکن شدم، شنیدم که در منزل شخصی به نام دکتر حسابی در مورد مباحثی راجع به «فیزیک نظری» بحث می‌شود، چون من هم راجع به مباحث فیزیک نظری مطالعاتی داشتم، بنابراین وارد جلسات علمی پروفیسور حسابی شدم و این دو بزرگوار حدود 25 سال با همدیگر جلسات علمی داشتند. علامه جعفری در این جلسات راجع به مباحث فلسفی و حوزه علوم انسانی بحث می‌کردند و مرحوم پروفیسور حسابی هم مباحث مربوط به فیزیک نظری را ارائه می‌کردند.

*مرحوم علامه جعفری نزد شیخ مرتضی طالقانی مقداری درس معارف خوانده بودند و همچنین بخشی از فلسفه و عرفان را از ایشان آموخته بودند؛ در واقع استاد مسلم علامه در عرفان عملی شیخ مرتضی طالقانی بوده است و از گفته‌های علامه جعفری(ره) استفاده می‌شود، تاثیر ایشان از شیخ مرتضی طالقانی قابل وصف نیست و هر وقت علامه از ایشان یاد می‌کردند اشک از چشمانشان جاری می‌شد.

*ارکان وجودی کار و تلاش مرحوم علامه جعفری(ره) یک بیت شعری است که در روز آخر عمر شیخ مرتضی طالقانی از ایشان شنیده است که حکایت این دیدار از بیان علامه بسیار شنیدنی است. علامه می‌گفتند: «خدمت شیخ مرتضی طالقانی رسیدم و گفتم: «آقا به ما درس بدهید.» ایشان پاسخ دادند: «درس تمام شده است.» من گمان کردم به خاطر فرارسیدن ماه محرم درس را تمام کرده است، گفتم: «آقا چند روز به محرم مانده است.» جواب دادند: «شیخ محمدتقی درس تمام شد؛ خر طالقان رفته و پلاننش مانده.» متوجه شدم از مرگشان خبر می‌دهند و در حال عبور از پل دنیا به ابدیت هستند گفتم: «این دم آخری چیزی بگوئید» گفتند: «پس متوجه شدید» و بلافاصله این بیت را خواندند: «تا رسد دستت به خود شو کارگر/ تا فتنی از کار خواهی زد به سر» و بعد اشک از چشمان شیخ جاری شد و من روی ایشان را بوسیدم و قطرات اشک ایشان به صورتم نشست» این آخرین ملاقات علامه با شیخ مرتضی طالقانی بود و فردای آن روز خبر رحلت ایشان در مدرسه منتشر می‌شود.

* علامه پی برده بود که باید شخصیت علمی بیرون را با جایگاهش در داخل خانه تفکیک دهد. بنابراین ما شخصیت علمی استاد را در داخل خانه ملاحظه نمی‌کردیم؛ با بچه‌هایش بگو بخند داشت، با ما گردش می‌رفت و وقتی کوچک بودیم، با ایشان الک دولک و توپ بازی می‌کردیم و در داخل خانه به معنای واقعی پدر بودند اما وقتی طبقه بالا در کتابخانه‌شان بودند، مستمر درگیر فعالیت‌های علمی می‌شدند.

*علامه معتقد بودند، خانواده خصوصاً زن در موفقیت هر شخصی خیلی موثر است، علی‌رغم اینکه مادرم، سواد چندانی نداشت ولی از معرفت بالایی برخوردار بود و این را فهمیده بود که کارهای فکری و خدمات علمی و اجتماعی ایشان برای مردم مفید است و او به عنوان یک زن باید بستر زندگی را چنان فراهم کند که دغدغه خاطری نداشته باشد؛ بنابراین فشار ما بچه‌ها و رتق و فتق امور خانه بر دوش مادرم بود؛ وقتی علامه این فداکاری‌ها را میدیدند مجذوب او می‌شدند.

*مادرم اواخر عمرش شدیداً مریض و بستری بود، می‌خواستم بروم بیمارستان پیش مادرم؛ با شگردهای بسیار، استاد را مجاب کردم که در خانه بماند و من از بیمارستان وضعیت مادرم را به ایشان اطلاع دهم. وقتی رسیدیم بیمارستان، مادرم در حال احتضار بود به کمک خواهرانم، تختش را رو به قبله کردیم دقایقی نگذشته بود که من دستی را روی دوشم احساس کردم؛ برگشتم دیدم علامه است؛ نتوانسته بود منتظر تلفن بماند و حالا حس درونی بود یا ... ایشان را به بیمارستان کشانده بود خدا می‌داند.

*علامه وقتی دیدند مادرم در حال احتضار است از حفظ شروع کردند به خواندن دعای عدیله یادم، هست دست مادرم را گرفته بود و در حالی که اشک از چشمانشان جاری بود دهانشان را به گوش مادرم نزدیک کرده و به زبان آذری پرسیدند: «جمیله خانم منی حلال ائلیسن؟» یعنی جمیله خانم مرا حلال می‌کنی؟ مادرم حالش به شدت بد بود و در حال احتضار بود و قادر به تکلم نبود و فقط با سر اشاره کرد که بلی حلال می‌کنم.

*رفتار عملی علامه(ره) به تنهایی درس اخلاق بود. استاد یک روز در یکی از دانشگاه‌ها سخنرانی داشتند؛ معمولاً بعد از سخنرانی، دانشجویها خیلی دور استاد را می‌گرفتند و سوال می‌پرسیدند. یکی از دانشجویان بعد از سخنرانی اصرار داشت که زیاد خدمت استاد باشد؛ استاد که خیلی خسته بوده، پیشنهاد می‌دهد جایی بنشینند علامه کف راهرو عبایش را پهن می‌کنند و به دانشجوی

می‌گویند: #171؛ حالا بیا بنشین سئوالهایت را بپرس» دانشجو اظهار می‌کند که جواب سوالهایم را گرفتم. این یکی از مصادیق رفتارهای عملی ایشان است و خودشان در جایی اظهار می‌کنند: #171؛ کردار عملی مربیان بشری بیشتر اثر دارد تا گفتارشان.» و خود علامه هم بهترین روش اخلاقی‌اش در خانواده و جامعه رفتار عملی ایشان بود.

*یک خاطره‌ای از برخورد استاد با همسایه‌ها بگویم اواخر دهه 60 همسایه‌ای داشتیم که چند خانه با ما فاصله داشت و کار آهنگری می‌کرد و صدای چکش او تا اتاق استاد هم می‌رسید. یک روز یکی از همسایه‌ها برای دلجویی نزد استاد رسید و گفت: اگر از صدای پتک آهنگری اذیت می‌شوید؛ بگویم مراعات کنند، علامه در جواب پاسخ می‌دهند که مبادا کاری در این مورد انجام دهید چرا که من نه تنها اذیت نمی‌شوم بلکه با هر ضربه‌ای که ایشان با پتک به سندان می‌زنند من روحیه و انرژی می‌گیرم و با خود فکر می‌کنم که من اینجا زیر کولر نشسته و تحقیقات انجام می‌دهم، ولی او در گرمای تابستان در کنار کوره آتش به خاطر یک لقمه روزی حلال چه زحمتی می‌کشد.